

تمدن اسلامی با تشکیل حکومت نبوی فرآیند شکل‌گیری و توسعه خویش را آغاز کرد. اما آنچه که موجب شش‌ده طی بیش از ده قرن به یکی از مهم‌ترین تمدن‌های تاریخ بشری مبدل شود، چند ویژگی بنیادی بود که دو مورد اصلی و محوری آن در این مقاله مورد توجه بوده‌اند: ترکیبی با تلفیقی بودن و وحدت فرهنگی تمدن اسلامی در تمام دوره‌ها.

این دو ویژگی ضامن توسعه و پویایی و تداوم خلاقه تمدن اسلامی بوده‌است که تا دوره مدرن نیز وجود داشته و با ورود مدرنیته متوقف شده‌است. ترکیبی بودن سبب می‌شود که تمدن اسلامی ذیل جهان‌بینی توحیدی، سنت‌های پیشااسلامی سرزمین‌های فتح‌شده را در خود ادغام کند و وحدت فرهنگی نیز سبب می‌شود چرخه دائمی از روابط درون تمدنی که منجر به نقل و انتقالات فرهنگ و هنر و علوم می‌شود، شکل بگیرد. در این مقاله این دو خصیصه با تأکید بر دو عرصه هنر اسلامی و علوم اسلامی مورد بحث قرار گرفته‌اند.

■ واژگان کلیدی:

تمدن اسلامی، فرهنگ اسلامی، تلفیقی بودن، وحدت فرهنگی، هنر اسلامی و علوم اسلامی.

ویژگی‌های بنیادین شکوفایی تمدن اسلامی تلفیقی بودن و وحدت فرهنگی

جبار رحمانی

استادیار پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی
j_rahmani59@yahoo.com

محمد رضا جعفر آقایی

دانشجوی دکتری مدیریت استراتژیک دانشگاه عالی دفاع ملی
mrjafaraghahi@yahoo.com

مقدمه

تمدن اسلامی در طی تاریخ یکی از مهم‌ترین و بحث‌انگیزترین تمدن‌های جهان بوده است. موقعیت استراتژیک جغرافیایی این تمدن به همراه ایده‌هایی که در بطن آن وجود داشته، سبب شده که در طی تاریخ چهارده قرن خود، تأثیر بسیاری بر شرق و غرب عالم بگذارد. این تأثیرگذاری سبب شکوفایی سایر تمدن‌ها شده و توانسته سنت‌های قدرتمند فرهنگی و تمدنی خاص ایجاد کند. توانمندی درون این تمدن غنی، علی‌رغم مشکلاتی که در جهان معاصر و در عصر مدرن به واسطه عوامل داخلی و خارجی بدان دچار شده، دلیل اصلی نظریه‌هایی است که در غرب بر علیه این تمدن ساخته و پرداخته شده است. تئوری هانتینگتون، علی‌رغم همه نقدهایی که به آن وارد است، یک نکته را به‌طور ضمنی بیان کرده و آن اینکه در مقابل تمدن خودمحور غربی، تنها تمدنی که درون مایه و محتوایی دارد و می‌تواند در جهان معاصر مطرح باشد، تمدن اسلامی است.^۱

تاریخ جهان نیز به گونه‌ای دیگر بیانگر ویژگی‌های معنوی و مادی تمدن اسلامی است. گستره جغرافیایی این تمدن از شرق آسیا تا قلب اروپا و آفریقا بوده است. در حدود بیش از چندین قرن، مهم‌ترین و جدی‌ترین تمدن جهانی محسوب می‌شده است.^۲ اما آنچه که در این میان مهم است فهم درست سازوکارها و شرایطی است که بستر شکوفایی این محتوا محسوب می‌شده است. هر چند تمدن اسلامی، نشئت گرفته از مذهب اسلام محسوب می‌شود، اما لزوماً تبلور عینی و دقیق اسلام هم نبوده است. اوج و فرودها و به تعبیر دقیق‌تر انحطاط تمدن و فرهنگ مسلمانان، بیانگر شکافی است که همیشه میان هسته معنوی پیام یک مذهب و تجلی تاریخی آن وجود داشته است. تسری پیام اسلام در بستر زمان و مکان که از قرن دوم سبب شکل‌گیری تمدن اسلامی به معنای وسیع آن شد، همراه بوده با آغشته و آمیخته شدن این پیام با رنگ و بوی مؤلفه‌های زمان و مکان.

هرگاه شکاف میان هسته اصلی پیام اسلامی و تجلی تاریخی تمدن اسلامی بیشتر می‌شد، زرمه‌های انحطاط از گوشه و کنار پیکره این تمدن به گوش می‌رسیده است. به همین سبب اذهان خلاقه و متفکر گاه پیش از فروپاشی درونی، این زرمه‌ها را می‌شنیده‌اند. یکی از این متفکران ابن‌خلدون بود که در قرن هشتم پس از مسافرت‌ها و تأملات بسیار در اقصی نقاط جهان اسلام، نظریه انحطاط را مطرح کرد. به همین سبب باید در بررسی‌های تاریخی تفکیکی میان هسته اصیل مذهبی و تجلیات تاریخی قائل شد. لازم به تأکید است که بررسی‌های جامعه‌شناختی و انسان‌شناختی تاریخ، بر وجه دوم این تفکیک، یعنی تجلی تاریخی و جغرافیایی یک مذهب متمرکز است و بحث از افول و انحطاط و... دال بر هسته مذهب نیست، بلکه دال بر صورت‌های زمان‌مند و مکان‌مندی است که این محتوا را به خود گرفته و درک خاصی از آن را شکل داده‌اند.

۱. ر. ک: امیری، ۱۳۷۵

۲. برای گستره تمدن اسلامی تا قرن ۱۸ ر. ک: میکِل و لوران، ۱۳۸۱ الف و ب و لوئیس، ۱۳۷۸.

بر مبنای مباحث فوق لازم است نگاهی به فرآیندها و سازوکارهای درونی تمدن اسلامی در اوج شکوفایی آن داشته باشیم. البته قصد این نوشتار بررسی همه جوانب این موضوع نیست، بلکه بر دو مشخصه اصلی که به نظر می‌رسد نقش زمینه‌ای مهمی را در شکوفایی فرهنگ و تمدن اسلامی داشته‌اند، به‌طور خاص تأکید خواهیم داشت. ضرورت اهمیت پرداختن به این مبحث، از آنجا ناشی می‌شود که فهم وضعیت امروزی این تمدن و کشورهای مسلمان در قرن حاضر منوط است به فهم ریشه‌های تاریخی شرایط امروزی. اگر بتوان مؤلفه‌هایی را که در دوره اوج وجود داشته‌اند درک کرد، می‌توان علل ضعف و فتور امروزی را هم در نبود آنها بهتر فهمید. بر این اساس بازگشت به سازوکارهایی که زمانی عامل شکوفایی تمدن اسلامی بوده‌اند، می‌تواند به ما ابزاری برای فهم و تحلیل تحولات تمدن اسلامی در جهان معاصر بدهد. اما قبل از پرداختن به این مباحث لازم است درک مفروض خود از «فرهنگ و تمدن» و «تمدن اسلامی» را به‌طور مشخص بیان کنیم.

فرهنگ و تمدن

علی‌رغم گستره کاربرد این دو مفهوم، هنوز تعریف واحد قابل اجماعی از آنها شکل نگرفته و همچنان مباحث مربوط به آنها در فضای علوم اجتماعی جاری است. مفهوم فرهنگ نه تنها در عرصه علوم اجتماعی و تاریخی اهمیتی کلیدی دارد، بلکه در عرصه جهانی و مناسبات سیاسی و اختصاصی ملل جهان، محوریت خاص پیدا کرده است. انبوهی از تعاریف از قرن هجدهم میلادی (یعنی زمان پدید آمدن این مفهوم) تا امروز شکل گرفته است. هر کدام از این تعاریف بر وجهی خاص از آن دلالت دارند. در حالت کلی فرهنگ به الگوهای زندگی و تفکر باز می‌گردد. با توجه به اینکه کاربرد مفهوم فرهنگ، با مسئله معنا سر و کار پیدا می‌کند، به توافق رسیدن بر سر آن، موضوع دشواری است^۱ اما آنچه که اهمیت دارد رابطه مفهوم فرهنگ با مفهوم تمدن است. در طی تاریخ شکل‌گیری دو مفهوم فرهنگ و تمدن در علم نوین، این دو واژه به حوزه معناسناختی واحدی تعلق داشته و تا حدودی مفاهیم یکسانی را منعکس می‌کنند. این دو مفهوم گاه همراه یکدیگرند و گاه نیز کاملاً معادل نیستند. در نگاه اول واژه تمدن نیز همانند واژه فرهنگ، مفهومی است منفرد که بیانگر تلطیف اخلاقیات انسان‌هاست.

مفهوم تمدن به تدریج دچار تحول شده و همچون فرآیندی از بهینه‌سازی نهادها، قوانین و تعلیم و تربیت تعریف می‌شود. تمدن، جامعه را به‌طور کامل تحت تأثیر قرار می‌دهد و این کار از دولت آغاز می‌شود. در علوم انسانی تفکیک این دو واژه تا حدی ریشه در گفتمان‌های آلمانی و فرانسوی دارد.^۲

در سنت انسان‌شناسی گاه این دو واژه یکسان به کار گرفته شده‌اند. به همین سبب تایلور، از

۱. برای مسیر تحول معنای این واژه ر. ک: اینگولد، ۱۹۹۴: ۳۳۴-۳۲۹.

۲. ر. ک: کوش، ۱۳۸۱: ۲۲-۱۸.

بنیانگذاران علم انسان‌شناسی در تعریف انسان‌شناختی این واژه می‌نویسد: «فرهنگ یا تمدن، در گسترده‌ترین معنای انسان‌شناختی خویش، کل پیچیده‌ای است که شامل شناخت‌ها، باورها، هنر، اخلاق، حقوق، آداب و رسوم و دیگر توانایی‌ها و عادت‌هایی است که به‌وسیله انسان، به‌عنوان عضو جامعه کسب می‌شود» (کوش، ۱۳۸۱: ۲۷). اما به‌تدریج این دو مفهوم از یکدیگر تفکیک شده و مفهوم فرهنگ محوریت خاصی پیدا کرد. به‌نظر تایلور از آنجا که فرهنگ، واژه‌ای خنثی است، تفکر درباره کل بشریت و گسستن از رویکردی را درباره انسان‌ها که «ابتدایی» قلمداد می‌شود امکان‌پذیر می‌ساخت (کوش، ۱۳۸۱: ۲۸). در مجموع در دقت‌های نظری جدید در باب مفهوم فرهنگ ویژگی‌هایی هست که کاربردهای آن را تعیین می‌کند. مفهوم فرهنگ به تقابل با امور مادی، فناوریانه و امور مربوط به ساختار اجتماعی تمایل پیدا کرده (هرچند با آنها روابط عمیق و تجربی دارد)، از سوی دیگر مفهوم فرهنگ به‌منزله قلمرو امر فکری، معنوی و غیرمادی در نظر گرفته می‌شود.

فرهنگ به‌عنوان عرصه سازمان یافته باورها، ارزش‌ها، نهادها و نشانه‌ها و گفتمان‌ها درک می‌شود. درعین حال فرهنگ، استقلال خاص خود را دارد و نمی‌توان آن را معلول یا بازتاب زیربنایی مانند اقتصاد، یا نیازهای ساختاری اجتماعی دانست. درنهایت اینکه مفهوم فرهنگ از نظر ارزشی خنثی و بی‌طرف است (اسمیت، ۱۳۸۳: ۱۷-۱۶ و ادگار و سجویک^۱، ۱۹۹۹: ۹۸-۹۵). با توجه به محوریت مفهوم تمدن در این نوشتار در ادامه به مؤلفه‌ها و تعاریف این مفهوم می‌پردازیم. واژه تمدن، واژه‌ای عربی است که از واژه مدینه به معنی شهر مشتق شده و معادل انگلیسی Civilization است که ریشه در واژه‌های Civis به معنای کسی که در شهر زندگی می‌کند و Civitas به معنای جامعه‌ای که فردی در آن ساکن می‌شود، دارد. این واژه نیز ریشه در تحولات تفکر مدرن در مواجهه با جوامع غیرعربی دارد. به‌همین سبب دلالت‌های ارزشی و اخلاقی ضمنی در آن نهفته است. در ابتدا این مفهوم در قرن هجدهم در مقابل بربریت به‌کار برده می‌شد و به‌طور ضمنی بر تمدن اروپایی دلالت داشت و آن را معیار قرار می‌داد^۲.

تعاریفی که از تمدن ارائه شده، معمولاً فرهنگ را نیز تا حدی دربرمی‌گیرند، اما در نهایت مفهوم تمدن به تجلی نهادی و مادی محتوای فرهنگ تأکید دارد. به‌همین سبب در تعریف آن آورده شده که «تمدن عبارت است از مجموعه دانش‌ها، هنر، فنون، آداب و سنن، تأسیسات و نهادهای اجتماعی که در پرتو ابداعات و اختراعات و فعالیت‌های افراد و گروه‌های انسانی طی قرون و اعصار گذشته توسعه و تکامل یافته و در تمام قسمت‌های یک یا چند جامعه که با هم ارتباط دارند، رایج است» (روح‌الامینی، ۱۳۷۹: ۴۹). واژه تمدن، در جهان سنتی معادل واژگانی نداشته و شاید بتوان «ملک»، «بلاد» را تا حدی معادل‌های سنتی آن دانست، اما در جهان نوین با پیدایش واژه Civilization معادل فارسی آن تمدن قرار گرفت و هرچند

1. Edgar & Sedgwick

۲. ر. ک: پهلوان، ۱۳۸۸: ۴۶۵.

این واژه، ریشه عربی دارد، اما در زبان عربی، معادل آن، واژه «الحضاره» است. این واژه علی‌رغم ابهام‌های اولیه آن، به تدریج حوزه مطالعات تمدن‌شناسی را به‌عنوان یک حوزه میان‌رشته‌ای شکل داد. تلاش‌های بسیاری نیز برای بررسی مفهومی و تاریخ «تمدن» توسط علمای علوم اجتماعی شکل گرفت. بحث بر سر زمینه‌های ظهور یا علل اصلی شکل‌گیری و بعدها علل اصلی تحول و گاه انحطاط تمدن‌ها، بسیاری از نظریه‌پردازان را به خود مشغول داشت. در ساده‌ترین حالت تعریف ادبی، تمدن به معنی یک جامعه ترکیبی و پیچیده است. گاه به حکومت‌های پیشرفته که دارای سطح بالایی از فرهنگ، علوم، صنعت و حکومت هستند، اشاره داشته و گاه به جامعه و فرهنگی خاص در زمان و مکان ویژه‌ای (مانند تمدن یونان) اشاره دارد. معمولاً آن را به‌عنوان مرحله‌ای از توسعه نظام‌های اجتماعی، سیاسی و فنی در مقیاس بزرگی از انتظام دانسته‌اند که شامل چندین اجتماع (جامعه) نیز می‌شود.^۱

باتوجه به تعاریف مختلفی که وجود دارد، گوردون چایلد خصوصیات ممیزه یک تمدن را این‌گونه توضیح می‌دهد: «تجمع جمعیت‌های بزرگ در شهرها، تفکیک تولیدکنندگان اولیه به افزارمندان تمام وقت، بازرگانان، مأموران دولتی، روحانیون و حکمرانان در میان جمعیت‌ها، تمرکز مؤثر قدرت اقتصادی و سیاسی، استفاده از علائم قراردادی برای ثبت و انتقال اطلاعات (خط) و همچنین واحدهای قراردادی اوزان و مقادیر، زمان و مکان، که به پیدایش نوعی علم (ریاضی و تقویم) انجامید»^۲. عمده تعاریف تمدن بر دو مقوله شهرنشینی و حکومت تأکید دارند و برخی مهم‌ترین شرط شکل‌گیری آن را ایجاد شهر دانسته‌اند (مهیمنی، ۱۳۷۹: ۲۰۳). ویل دورانت در یک تقسیم‌بندی عوامل تمدن را در چهار عامل زیر جمع‌بندی می‌کند:

- عوامل اقتصادی تمدن: کشاورزی، صنعت و سازمان‌های اقتصادی
- عوامل سیاسی تمدن: حکومت، دولت، قانون و خانواده
- عوامل اخلاقی تمدن: ازدواج، اخلاق جنسی، اخلاق اجتماعی، دین و آداب دینی
- عوامل عقلی و روحی: ادبیات، علم و هنر.

می‌توان چندین ویژگی را برای همه تمدن‌ها برشمرد: الف) همه تمدن‌ها دارای مقررات و قوانینی هستند که معمولاً به‌صورت مجموعه‌ای مکتوب است. ب) همه تمدن‌ها دارای نوعی دولت هستند. ج) همه تمدن‌ها خط و الفبایی برای ثبت و ضبط وقایع دارند. د) در همه تمدن‌ها اشکال و انواعی از هنر و فعالیت‌های هنر پیدا می‌شود. ه) همه تمدن‌ها دارای نوعی معتقدات دینی با سلسله‌مراتبی از روحانیون و نهادهای دینی استقرار یافته هستند. ز) همه تمدن‌ها علوم را تکامل می‌بخشند، خواه به‌خاطر قواعد علمی و خواه برای خدمت به اهداف دینی^۳. براساس این دیدگاه‌ها می‌توان درک دقیق‌تری از مفاهیم فرهنگ و تمدن اسلامی داشت.

۱. برای این تعاریف ر. ک:

<http://www.allwords.com/word-Civilization.html>

۲. ر. ک: گولد و کولب، ۱۳۸۴: ۲۶۸-۲۶۷.

۳. ر. ک: قهی کرمی، ۱۳۸۶: ۱۰۹-۹۰.

علم و هنر: دو عرصه تجلی ویژگی تلفیقی بودن و وحدت فرهنگی در تمدن اسلامی

تمدن را می‌توان به بهترین نحو در دو حیطه هنر و علوم و دانش‌های آن مورد بررسی قرار داد. به نظر می‌رسد فهم سازوکارهای شکل‌گیری و اعتلای تمدن اسلامی مستلزم فهم سازوکارهای توسعه و شکوفایی هر کدام از اجزای این تمدن است. برخی نظریه‌پردازان تاریخ تمدن اسلامی، به وجوه مختلف این تمدن و کارنامه آن در طی دوره‌های مختلف پرداخته‌اند. متفکرانی مانند سید حسین نصر به جهان‌بینی توحیدی به‌عنوان هسته معنوی و معنایی این تمدن که مبنای زایش و تولید و خلاقیت‌های فکری فرهنگی آن بوده تأکید داشته‌اند.^۱ نصر بر آن است که افول این تمدن را نیز می‌توان در افول جهان‌بینی اسلامی و توحیدی در میان مسلمانان دانست.^۲ از سوی دیگر زرین‌کوب، با تأکید بر تاریخ و ادب در تمدن اسلامی، آنجایی که «کارنامه اسلام» (۱۳۸۹) را بررسی می‌کند، به سهم ملل مختلف در برساخته‌نهایی این تمدن اشاره می‌کند. زرین‌کوب بر تلفیقی و ترکیبی بودن این تمدن به‌عنوان مبنای رشد و تعالی آن در دوره‌های شکوفایی به‌خوبی تأکید کرده است.^۳ در این نوشتار بر مبنای این سنت پیشینی در مطالعات تمدن اسلامی و مباحث مختلف در باب اوج و فرود، تلاش خواهد شد که تأملی دوباره بر این موضوعات با تأکید بر دو عرصه هنر اسلامی و علم اسلامی داشته باشیم. از این لحاظ ویژگی‌های این تمدن را از خلال مؤلفه‌ها و عناصری که سبب‌ساز رشد و شکوفایی این تمدن شده‌اند، مورد بازاندیشی قرار خواهیم داد. البته گفتنی است که مسئله تلفیقی بودن، امری مختص به تمدن اسلامی نیست. تمام تمدن‌ها در دوران‌های شکوفایی بر این خصیصه مبتنی بوده‌اند. تمدن‌های بزرگ تاریخ بشری، حاصل جمع نیروهای اجتماعی - فرهنگی و فکری سنت‌های مختلفی هستند که در زمینه تمدن جدید با همدیگر تلفیق شده‌اند. این خصیصه در تمدن اسلام هم قابل مشاهده است.

در باب هنر و علوم اسلامی تعبیر مختلفی وجود دارد. این تعبیر در طیفی قرار می‌گیرند که یک سر این طیف رویکرد عرب‌گرایانه به هنر و علوم و معارف اسلامی است. به‌عنوان مثال عقیق‌البهنسی در باب هنر اسلامی معتقد است که این هنر «از شبه جزیره‌العرب نشئت گرفته است» (۱۳۸۷: ۱۰) در این رویکرد تمدن اسلامی و هنر اسلامی، به‌نوعی تمدن و هنر عربی دانسته شده است. عرب‌گرایی این رویکرد، تمام شکوه این تمدن را به مقوله قوم عرب و سابقه آن ارجاع می‌دهد: «امت عرب ادوار تمدنی بارز و مشخصی را از آغاز تاکنون طی کرده است و در طی این مراحل و ادوار تاریخ همیشه جلودار پیشرفت انسانیت بوده است. این ادوار عربی اسلامی به‌عنوان منزلتی تلقی می‌شود که نظیر آن در دوره‌های تاریخ بشری وجود نداشته و دلیلی است بر قدرت احیاء امت عربی» (عقیق‌البهنسی، ۱۳۸۷: ۳۸). در این رویکرد، عرب، قومی متمدن و

۱. ر.ک. نصر، ۱۳۵۰؛ ۱۳۷۱؛ ۱۳۸۰ و ۱۳۸۹.

۲. ر.ک. نصر، ۱۳۸۹.

۳. ر.ک. زرین‌کوب، ۱۳۸۶ و ۱۳۸۷.

متعالی فرض شده است که اسلام را نیز به واسطه پشتوانه تمدن خودش به اوج تمدنی رسانده است. در مقابل رویکرد بالا، رویکردهای قوم‌گرایانه دیگری نیز وجود دارد که سهمی برای اعراب در حیطه تمدن اسلامی قائل نیستند و آنها را تنها واسطه‌ای برای انتقال پیام و جهان‌بینی الهی دانسته و شکوفایی این تمدن را محصول سایر اقوام بالاخص ایرانیان دانسته‌اند، به‌عنوان مثال عیسی بهنام در مقدمه‌ای بر ترجمه فارسی کتاب کونل در باب هنر اسلامی می‌نویسد با مطالعه دقیق هنر در کشورهای اسلامی خواهیم دید که «لااقل هشتاد درصد ریشه آنچه که ما هنر اسلامی می‌نامیم، از کشور ایران است» (کونل، ۱۳۸۴، مقدمه عیسی بهنام بر ترجمه فارسی: ۵). این نوع رویکردهای افراطی تقلیل‌گرایانه یک تمدن وسیع و پیچیده به مقوله‌ای واحد، تحلیلی است که سبب می‌شود بسیاری از ابعاد آن نادیده گرفته شود.

در نقد رویکرد عرب‌گرایانه به تمدن اسلامی، منابع تاریخ تمدن اسلامی^۱ بیانگر آن هستند که سرزمین حجاز در دوران ظهور اسلام، دارای فرهنگ قبیله‌ای و طایفه‌ای خاص خود بوده است، اما با توجه به معیارهای تمدنی (اعم از حکومت مرکزی، خط، هنر، ادبیات، علوم، تکنولوژی، شهرنشینی و...) نمی‌توان مدعی سطح تمدنی خاص برای آن بود. با استقرار حکومت اسلامی است که هسته اولیه تمدن اسلامی در مدینه شکل می‌گیرد و فتوحات بعدی و بالاخص جابجایی‌های مراکز حکومت اسلامی به سرزمین‌های دیگر، زمینه‌های شکل‌گیری این تمدن را فراهم می‌کند. یکی از ویژگی‌های بنیادی تمدن اسلامی چندقومی بودن یا عدم محوریت یک قوم خاص در این تمدن است که این ویژگی را در همان آغاز این تمدن می‌توان دید. در تمدن‌های دیگر مانند تمدن ایران، یونان، چین، محور و کنشگر اصلی آن تمدن یک قوم خاص بوده است؛ اما در تمدن اسلامی، قوم عرب تنها نقش کلیدی‌اش این بود که حامل جهان‌بینی اسلامی بود و در مقاطعی، نیروهای حاکم (نیروهای مرکزی حکومت) را به سرزمین‌های جدید ارائه می‌داده، ولی سایر تحولات تمدنی فراتر از قلمرو نفوذ قوم عربی بود. به‌همین دلیل آمیزش و ترکیب‌گری، یکی از مهم‌ترین و اصلی‌ترین ویژگی‌های تمدن اسلامی است. «عاملی که بیشتر از همه موجب گسترش جهانی اسلامی شد، آمیزشی است که از عناصر گوناگون قومی و جهانی یافت. اقوام و ملل گوناگون در دیانت نبوی وارد شدند و میراث‌های فرهنگی و هنری خود را نیز همراه آوردند و آن را با مقتضیات و نیازمندی‌های جوامع اسلامی منطبق ساختند. از به‌هم پیوستن نحوهای متعدد فرهنگ و هنر قومی، رودخانه عظیم هنر و فرهنگ اسلامی جریان یافت (ولایتی، ۱۳۹۰: ۳۱). چندقومی بودن ساختار اجتماعی تمدن اسلامی سبب می‌شده همیشه اقوام مختلفی که وارد این تمدن می‌شدند، میراث پیشینی خود را نیز با خودشان بیاورند. محوریت چندگانه اقوام مختلف در هدایت تمدن اسلامی عاملی بوده است برای ایجاد فضایی تعاملی میان میراث‌های

۱. از جمله ر. ک: میکل و لوران، ۱۳۸۱: الف و ب و متز، ۱۳۶۴.

۲. در باب نقش ایرانیان به‌عنوان محور اصلی تمدن ایرانی در عهد پیشاسلامی ر. ک: هوار، ۱۳۷۹ و یارشاطر، ۱۳۸۱.

فرهنگی و تمدنی غیرعربی در زمینه نوظهور تمدن اسلامی. در همه تمدن‌های جهان، همیشه قومی خاص محور بوده و تغییر قومیت‌ها، معمولاً به معنای تغییر جهت‌های بنیادی در آن تمدن نیز بوده است. اما در تمدن اسلامی، روح این تمدن از خلال اشکال مختلف تاریخی و اجتماعی حاکمان این تمدن، همیشه تداوم و پیوستگی داشته است. این بستر تعاملی چندقومی، سبب می‌شده همیشه خصلت ترکیب‌گری در این تمدن برای تلفیق سنت‌های مختلف در جهان‌بینی اسلامی شکل بگیرد و تداوم داشته باشد. این مقوله ترکیب‌گری را می‌توان در دو عرصه علم و هنر اسلامی به‌خوبی دید. نگاهی به منابع تاریخ هنر اسلامی بیانگر نقش سنت‌های هنری و معماری پیشااسلامی سرزمین‌های فتح شده در شکوفایی هنر و معماری اسلامی است. تمدن اسلامی در قلمرو تمدنی ایران باستان از سنت‌های هنری و معماری ایرانی و در قلمرو تمدن رومی و هلنی، از سنت‌های آنها و در قلمرو تمدن هندی از سنت‌های هندی استفاده کرد. تلفیق خلاقانه این سنت‌ها ذیل جهان‌بینی توحیدی اسلام، هنر و معماری اسلامی را شکل داد به‌گونه‌ای که نتیجه نهایی قابل تقلیل به سنت‌های ماقبل اسلامی مناطق فتح شده نبود.^۱ به‌عنوان مثال در شکل سنت معماری مسجد اسلامی می‌توان نقش استادکاران یونانی، ایرانی و سوری را دید،^۲ اما نتیجه نهایی یک مسجد اسلامی است، نه بنایی رومی، ایرانی و یا سوری. در شکل‌گیری نگارگری اسلامی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین شاهکارهای هنر اسلامی^۳ می‌توان به‌خوبی تأثیر سنت هنر چینی و ایرانی و آسیای میانه را در این هنر دید. در عرصه هنر و معماری اسلامی این تلفیق‌گری و ترکیب‌گرایی تمدن اسلامی، مهم‌ترین شرط شکوفایی هنر اسلامی بوده است. می‌توان گستره وسیعی از اقوام و ملل را دید که در هنر اسلامی نقش داشته‌اند. آنچه از دل هنر اسلامی برخاست، برآیندی بود از هنر صدر مسیحیت و بیزانسی، به‌علاوه بارتاب‌هایی از صورت‌های هنر هلنی و رومی و مجموعه وسیعی از سنت‌های هنری ایرانی که بعدها میراث چینی و هندی و مصری و سوری هم با آن درآمیخت (ولایتی، ۱۳۹۰: ۳۱). اما همه اینها در پیکره‌ای به نام هنر اسلامی به‌طور خلاقانه‌ای بازتولید شده و عناصر هنری به محملی برای انتقال جهان‌بینی اسلامی تبدیل شدند.

همان‌طور که گفته شد توسعه تمدن همراه است با شکل‌گیری اشکال نهادی و توسعه‌یافته از هنر، علوم، فنون، زبان و خط و... که در این نوشتار به دو مؤلفه مهم و اصلی که بیانگر یک تمدن هستند اشاره و تأکید می‌شود: یعنی هنر و علوم. در این مقوله بیشتر به وجه ترکیب‌گرانه و تلفیقی هنر اسلامی اشاره شده است. در باب علوم و معارف نیز همین ویژگی قابل ملاحظه است. در حیطه علوم اسلامی یا به‌طور خاص طب اسلامی، ادوارد براون وجه ترکیبی و تلفیقی این علوم را این‌گونه بیان کرده است که: «چون از «علوم اسلامی» یا «طب اسلامی» سخن

۱. ر. ک: کونل، ۱۳۷۹؛ هیل و گرابار، ۱۳۷۵ و ایروین، ۱۳۸۹.

۲. ر. ک: کونل، ۱۳۷۹: ۱۱ و همچنین ر. ک: گرابر و همکاران، ۱۳۸۹: ۱۲.

۳. ر. ک: نصر، ۱۳۸۹.

گفتیم، منظور ما آن اصول و نظرات علمی پزشکی است که در کتب به زبان عربی تدوین گشته است. گو اینکه در اصل اکثر مؤلفین آنها یونانی هستند و هندیان و ایرانیان و سریانیان نیز ضامی بر آن افزوده‌اند و فقط بخش بسیار اندکی زابیده و محصول اندیشه اعراب است» (براون، ۱۳۳۷: ۱۴). این مسئله را در سایر عرصه‌های علوم و معارف اسلامی مانند فلسفه اسلامی و فرقه‌ها و سنت‌های مختلف الهیات اسلامی نیز می‌توان دید (ر. ک: کوربن، ۱۳۶۹ و ۱۳۸۰ و مادلونگ، ۱۳۸۷). آنچه که به بهترین نحو تأثیر سنت‌های قبلی در توسعه و ترقی نهاد علوم و معارف اسلامی را نشان می‌دهد، مراکز آموزشی یا به تعبیر امروزی دانشگاه‌های اسلامی است که مهم‌ترین مراکز تولید و انتقال علوم اسلامی بوده‌اند.

زمانی که اعراب با همه ایمان و اعتقادی که به مذهب جدید اسلام داشتند، وارد سرزمین‌های جدید شدند، خودشان مردمی بیابان‌نشین بودند که از فنون و علوم کشاورزی و ... چندان بهره‌ای نداشتند. با ورود اعراب به ایران، عده‌ای از نخبگان ایرانی به اسلام گراییدند و به توسعه نهادهای علمی اسلام و مراکز علمی و انتقال فنون و علوم اداره مملکت امپراطوری اسلامی پرداختند. اهمیت قومی مانند ایرانیان در سنت علوم اسلامی به حدی است که عامل اصلی شکل‌گیری و بسط علوم صرف و نحو عربی، ایرانیان بودند و بزرگ‌ترین دانشمند نحوی و مؤلف نخستین کتاب در این زمینه، سیبویه فارسی (متولد ۱۸۳ هـ. ق) بود و امام مکتب کوفیان در علم صرف و نحو نیز کسائی نحوی است (متولد ۱۱۰ هـ. ق) که او نیز ایرانی‌نژاد بود. برخی پیشوایان مذاهب اهل سنت از جمله ابوحنیفه نعمان بن ثابت و احمد بن حنبل شیبانی، ایرانی‌نژاد بودند و در زمینه تدوین حدیث علاوه بر نویسندگان کتب اربعه شیعی، صاحبان صحاح سته، از منابع اصلی و معتبر حدیثی اهل سنت، همه از ایرانیان بودند^۱ منابع دیگر تاریخ آموزش اسلامی نقش سایر اقوام و سنت‌های علمی پیش‌اسلامی آنها را نیز مورد تأکید قرار داده‌اند^۲. این خصیصه تلفیق‌گری از یک‌سو ناشی از وضعیت فرهنگی و ماقبل تمدنی اعراب دوران ظهور اسلام و از سوی دیگر ناشی از تمدن‌های پیشرفته پیرامون سرزمین‌های عربی بود که بعدها و به تدریج توسط اعراب مسلمان فتح شدند^۳. از آنجا که توسعه تمدن اسلامی همراه بود با حضور اقوام مختلف در این تمدن به‌عنوان اقوام حاکم و صاحب قدرت، در نتیجه این وضعیت اولیه خصیصه مهمی را در تمدن اسلامی شکل داد. محور این تمدن، جهان‌بینی اسلامی بود، به‌همین سبب توانست تمام سنت‌های فرهنگی را در اقصی نقاط جهان در خود جذب کند و سنت نوینی را ایجاد کند. در حیطه فلسفه، فلسفه ایرانی در سنت اسلامی ادغام می‌شود (کوربن، ۱۳۶۹) و در حیطه فرهنگی و عرفانی، سنت عرفان هندی، ابزارهای بسط و توسعه دانش نظری عرفان اسلامی را به‌دست می‌دهد^۴.

۱. ر. ک: مقدمه مترجم بر کتاب غنیمه ۱۳۸۸: ۷-۶.

۲. ر. ک: احمد، ۱۳۸۴.

۳. ر. ک: یارشاطر، ۱۳۸۱.

۴. ر. ک: احمد، ۱۳۶۷.

بر این اساس باید گفت آنچه که در نتیجه این خصیصه جذب و تلفیق سنن محلی در سنت رو به رشد تمدن اسلامی ایجاد شد، فرآیندی پیوسته از تزیق میراث‌های فکری و علمی ملل غیرمسلمان (و غیرعرب) به درون سنت اسلامی بود. این فرآیند پیوسته در طی تاریخ چهارده قرن تمدن اسلامی، عامل اصلی نوزایی و پویایی و رشد تمدن اسلامی بوده است. در نتیجه تلفیقی و ترکیبی بودن را یکی از خصیصه‌های بنیادی تمدن اسلامی باید دانست. یکدستی تمدن اسلامی از لحاظ فرهنگی و تاریخی (مثلاً تقلیل این تمدن به امری نژادی - تمدن عربی) علاوه بر آنکه یک تحریف تاریخی است، عامل تجزیه این تمدن نیز می‌تواند باشد. نکته مهم آن است که هر زمان که تمدن اسلامی در اوج شکوفایی بوده، این روحیه تلفیقی و ترکیبی نیز در حد بالایی وجود داشته و به‌طور پیوسته سنت تمدن اسلامی از طریق سنن علمی و هنری سایر تمدن‌ها و فرهنگ‌های باستانی تغذیه می‌شده است، اما همه اینها در نهایت در ذیل چتر جهان‌بینی اسلامی تلفیق می‌شده‌اند.

در کنار این خصیصه اول، یک ویژگی مهم و بسیار حیاتی دیگری وجود داشته که علت بسیار کلیدی در شکوفایی تمدن اسلامی بوده است. این خصیصه دوم، وحدت فرهنگی قلمرو دارالاسلام بوده است. با وجود پراکندگی مراکز سیاسی تمدن اسلامی بالاخص از قرون دوم و سوم به بعد، نوعی وحدت فرهنگی وجود داشته که از شرق تا غرب جهان اسلام را در یک پیکره واحد نگه می‌داشته است. وحدت فرهنگی ویژگی مهمی است که سبب می‌شد که جهان اسلام به‌مثابه یک جهان چهل‌تکه، روح واحدی را در بطن خودش داشته باشد. این روح واحد، علی‌رغم جریان‌های سیاسی جدایی‌طلب در حکام محلی اسلامی، همیشه وحدت فرهنگی‌ای را در جهان اسلام ایجاد می‌کرده است. از نتایج وحدت فرهنگی این بوده که محصولات فرهنگی، علمی و هنری که در هر کجای تمدن اسلامی تولید می‌شد، در سرتاسر این تمدن، فارغ از مرزهای سیاسی حکام محلی مسلمان و گاه فراتر از مرزهای سیاسی امپراطوری‌های اسلامی، مصرف‌کننده خاص خودش را داشته و در میان مناطق مختلف نیز توزیع می‌شده است. به‌عبارت دیگر اگر محصولی فرهنگی (علم، هنر و ...) در شرق تمدن اسلامی تولید می‌شد، ساکنان غرب این تمدن نیز می‌توانستند به آن دسترسی داشته باشند، البته شایان ذکر است که این وحدت فرهنگی به‌معنای مرکز‌گرایی واحد فرهنگی نبوده است.

وحدت فرهنگی جهان اسلام بیانگر حضور به‌هم پیوسته سنت‌ها و مراکز فرهنگی مختلف در قلمرو تمدن اسلامی بوده که همه آنها در رابطه با هم و گاه به‌عنوان مکمل یکدیگر عمل می‌کرده‌اند. در نتیجه در دوره‌های مختلف اسلامی، به‌طور هم‌زمان مراکز فرهنگی مختلفی داشته‌ایم. به‌همین سبب می‌توان مراکز فرهنگی متعددی را نام برد. از مدینه و مکه گرفته تا کوفه و بغداد و نجف، ری و اصفهان و نیشابور، دهلی و آگرا، قاهره و حلب و شام و ... و گاه اندلس و قرناطه و ... هر کدام در دوره‌های متعددی و هم‌زمان با حضور برخی مراکز دیگر، مراکز فرهنگی و علمی کلیدی در تمدن اسلامی بوده‌اند.

این فدرالیسم فرهنگی را هم در حیطه هنر و هم در حیطه علوم و معارف اسلامی می توان دید. ایروین در بحث از میراث های غیراسلامی در هنر اسلامی به میراث ایران باستان در شرق تمدن اسلامی و میراث بیزانس در غرب این تمدن اشاره می کند. اما توضیحات او به خوبی نشان می دهد این میراث های هنری پس از آنکه وارد تمدن و هنر اسلامی شدند، در جغرافیای سنتی خودشان ساکن نماندند، بلکه مسیر تحول و فرآیند گسترش را در برخی وجوه شان در سرتاسر تمدن و هنر اسلامی طی کردند (ایروین، ۱۳۸۹: ۴۰-۳۶). این مسئله را می توان در سنت معماری مساجد که از سنت معماری ایرانی ریشه گرفت و بعد در بسیاری از سنت های معماری مساجد اسلامی تعمیم پیدا کرد، مشاهده کرد.^۱

هنرهای دیگر مانند نگارگری که ریشه در چین و آسیای میانه داشتند، تا غرب تمدن اسلامی و بالاخص امپراطوری های صفوی و عثمانی و ... گسترش یافتند.^۲ هنرهای فلزکاری و کاشی کاری، بافندگی و ... نیز این گونه بوده است نکته مهم این است که علی رغم تعدد و تکرر حکومت های اسلامی در یک زمان، همه آنها صرفاً مرزهای سیاسی داشتند و عملاً در مرزهای فرهنگی بسیار ضعیف و کم رنگ بودند، به همین سبب هر تولید هنری و فرهنگی به سادگی و به سرعت به سایر بخش ها منتقل می شده است. این انتقال همیشه شریان های فرهنگی تمدن اسلامی را پویا و زنده نگه می داشته است.

زمینه دومی که به خوبی این وحدت فرهنگی و فقدان مرزبندی های سفت و سخت فرهنگی را نشان می دهد، در حیطه علوم و معارف اسلامی است. علوم اسلامی هیچ گاه متمرکز در یک مکان واحد نبوده اند، همیشه در هر مقطعی از زمان، مراکز فرهنگی متعددی وجود داشته اند که با هم در ارتباط بوده اند. در عرصه علوم اسلامی، این وحدت فرهنگی جهان اسلام را به خوبی در مسافرت ها و جابجایی های علما در پهنه جغرافیایی تمدن اسلامی می توان دید. نتیجه این شرایط، رحله یا سفرهای علمی بود که آن قدر مهم و کلیدی بود که یکی از شروط بسیار ضروری و کلیدی در فرآیند عالم شدن محسوب می شده است. به عنوان مثال در گزارش های طلاب اسلامی در قرون چهار آمده است: «دانشجویی می گفت که میانه نخستین سفرش گام های خود را می شمرد و به یک هزار فرسنگ که رسیده بود، از شمارش ایستاد. بجستانی (متوفی ۳۱۶ هـ.ق) فرسنگ هایی را که در راستای سفر علمی خود شمرده بود، نزدیک به هزاران فرسنگ می رسید. با همه اینها او تنها دانشجویی نبود که آن اندازه راه پیمود. برای نمونه ذهلی (متوفی ۲۵۸ هـ.ق) نیشابوری بود و تحصیلات خویش را در بصره آغاز کرده بود، شهری که روی هم رفته به خاطر مسافرت هایش، دوازده بار در آن تدریس کرد. دانشمند دیگری (متوفی ۳۷۳ هـ.ق) که در قیروان زاده شده بود، به دنبال آموختن، به تقریب از سرتاسر جهان اسلام دیدن کرد» (احمد، ۱۳۸۴: ۱۵۶). رحله های علمی عملاً بیانگر پویایی و سرزندگی شریان های فرهنگی

۱. ر. ک: کونل، ۱۳۸۴.

۲. ر. ک: نصر، ۱۳۸۹.

بوده‌اند. آنچه که در این مسافرت‌ها جابه‌جا می‌شده، علاوه بر طلاب و اساتید، میراث فرهنگی و علمی بخش‌های مختلف مراکز علمی جهان اسلام بوده است. این رحله‌ها هیچ‌گاه محدود به مرزهای سیاسی حکام محلی نمی‌شده‌اند و عملاً می‌توانستند بدون مشکل از مرزهای سیاسی حکومت‌های مسلمان بگذرند. از سوی دیگر خود حکام نیز افتخاری برای خود می‌دانستند که دانشمندان زیادی به قلمرو آنها بیایند و پس از رفتن، آوازه علم دوستی حاکم را به همه جا ببرند. نکته مهم آن است که گزارش‌های موجود از جهان اسلام و نهاد آموزش در آن^۱ بیانگر آن است که این وحدت فرهنگی و مبادله‌های متقابل میان بخش‌های مختلف پیکره تمدن اسلامی، یک امر مفروض بوده که هیچ‌گاه حکام محلی حق ممانعت بر سر راه آن را نداشتند. جابه‌جایی گسترده میان علمای اسلامی از شرق تا غرب و بالعکس در تمدن اسلامی سبب می‌شده که در کنار روح ترکیبی و تلفیقی تمدن اسلامی، جریانی پیوسته از ارتباط درون فرهنگی و درون تمدنی وجود داشته باشد. این ارتباط درون تمدنی و وحدت فرهنگی همراه با آن، تا زمانی که وجود داشته، عامل پویایی بوده است و جابجایی‌های ساده و آسان علمای اسلامی (از لحاظ سیاسی)، سبب انتقال معارف و تجارب و بازتولید وحدت فرهنگی بوده است. البته باید گفت این وحدت فرهنگی از خلال دو زبان عربی و فارسی مقدور بوده است.^۲

نتیجه‌گیری

سرزمین اعراب قبل از ظهور اسلام، تمدن خاصی را در خود نداشته است. آنچه که امروزه به نام تمدن اسلامی خوانده می‌شود، یک محصول قومی - عربی نبوده است. تمدن اسلامی با توجه به شرایط بدوی اعراب صدر اسلام با تشکیل حکومت اسلامی شروع به شکل‌گیری و توسعه یافتن کرد. به عبارت دیگر تمدن اسلامی در یک فرآیند تاریخی شکل گرفت. آنچه که این تمدن را به مدت چهارده قرن به یکی از مهم‌ترین و مؤثرترین تمدن‌های تاریخ بشری تبدیل کرد، وجوه خاص آن بود. تمدن اسلامی برخلاف سایر تمدن‌های باستانی مانند چین، هند، ایران، یونان، روم و... حول یک قوم و یک مرکز جغرافیایی شکل نگرفت. هرچند در تمدن ایران باستان، در مقاطعی اقوام تحت سلطه حق ادامه حیات داشتند، اما در نهایت همه سنت‌های غیرپارسی می‌بایست در سنت پارسی ادغام و جذب می‌شدند. اما در تمدن اسلامی این اتفاق نیفتاد. فرآیند شکل‌گیری، توسعه و استقرار تمدن اسلامی دو خصیصه مهم و اساسی داشت: خصیصه اول، ترکیبی بودن و تلفیقی بودن (که تا حدی ناشی از چندقومی بودن اجتماعی این تمدن بود)، خصیصه دوم، وحدت و انسجام فرهنگی، علی‌رغم تعدد و تکثر مراکز سیاسی. خصیصه اول بیانگر آن است که اصولاً تمدن اسلامی با محوریت جهان‌بینی توحیدی با فتح

۱. ر. ک: احمد، ۱۳۸۴ و شلبی، ۱۳۸۷.

۲. به عنوان مثال ر. ک: ابن خلدون، ۱۳۶۹ و مولوی محمد زمان خان شهید، ۱۹۰۶ سفرهای طولانی او از هند تا شام و مصر و ... این مسئله را به خوبی نشان می‌دهد.

سرزمین های جدید، سنت های تمدنی، فکری، فرهنگی و هنری پیشااسلامی آنها را در خود می پذیرفته و از آنها استفاده می کرده است. لذا تمام سنت های غیراسلامی، تا آنجایی که در تناسب و هماهنگی با جهان بینی توحیدی اسلام بودند، وارد تمدن اسلامی می شدند (البته گاه زبان عربی این تمدن سبب می شده آن را به اشتباه به تمدن عربی تقلیل دهند). همیشه جریانی پیوسته از پذیرش و ادغام سنت های غیراسلامی متناسب با جهان بینی توحیدی وجود داشته است. در نتیجه این خصیصه، به تعبیر زرین کوب (۱۳۸۹) تمدن اسلامی از یک سو ریشه در خیال و روح هندی دارد، از سوی دیگر ریشه در فکر و اندیشه ایرانی؛ در عین حال مهم ترین سربازان این تمدن، ترکان بودند و آنچه که همه این سنت های پراکنده را به هم متصل می کرد، زبان عربی بود. در نهایت همه این عناصر در جهان بینی توحیدی اسلام رنگ و بوی توحیدی می گرفتند. خصیصه دوم، که عامل بسیار مهمی در تداوم و پویایی تمدن اسلامی بوده، وحدت فرهنگی این تمدن بود. قلمرو تمدن اسلامی علی رغم آنکه گاه بین حکومت های محلی متعددی تقسیم می شده، اما همیشه مرزهای فرهنگی این حکام مسلمان محلی، برای سایرین باز بوده است. اتحادیه حکومت های مسلمان برای رفت و آمد فکر، فرهنگ، هنر و علما و دانشمندان آزاد بود. در نتیجه همیشه جریان فرهنگ، هنر و علوم در این پیکره جاری و ساری بود. وحدت فرهنگی و تداوم و پویایی شریان های فرهنگی و علمی سبب می شده که تولیدات و محصولات یک بخش جهان اسلام خیلی ساده و سریع به سایر بخش های اسلام نیز منتقل شده و در آنجا مورد استقبال قرار می گرفت. در عرصه فرهنگی، علمی و هنری هیچ گاه محلی گرایی به مفهوم تقلیل جغرافیایی ذهنی علما و هنرمندان (هم برای تولید و هم برای عرضه محصولات شان) به محل سکونت شان نبوده است. هنرمند و عالم اسلامی همیشه قلمرو خودش را کل پیکره سرزمین های اسلامی می دانست.

در نهایت می توان گفت فرآیند تمدن اسلامی بیش از همه مبتنی بر دو قاعده تلفیقی بودن و وحدت فرهنگی جهان اسلام بوده است. تا زمانی که این دو قاعده در جریان بوده و عمل می کرده اند (یعنی تا نیمه قرن ۱۹) تمدن اسلامی پویایی و شکوفایی خاص خود را داشت. با ظهور جهان مدرن و افول این دو قاعده و بالاخص ایجاد مرزهای فرهنگی بر اساس مرزهای سیاسی و قومی (دولت ملت ها)، شریان های این تمدن نیز گرفته شد و به نوعی مسیر افول آغاز شد. بر همین اساس می توان گفت یکی از شروط مقدماتی اما بسیار مهم برای پویایی تمدن اسلامی، جاری و ساری بودن این دو قاعده بوده و خواهد بود. حکومت های محلی اسلامی از گذشته وجود داشته اند، اما آنچه که مانع از افول جهان اسلام می شد، وحدت فرهنگی و روابط درون تمدنی پیوسته و مداوم آن بوده است. لذا در برنامه ریزی های توسعه و پویایی تمدنی در جهان اسلام، لازم است به این ضرورت توجه داشته باشیم.

منابع

۱. ابن خلدون. (۱۳۶۹). مقدمه ابن خلدون. محمد پروین گنابادی. تهران: علمی و فرهنگی.
۲. احمد، عزیز. (۱۳۶۷). تاریخ تفکر اسلامی در هند. نقی لطفی و محمدجعفر یاحقی. تهران: کیهان و علمی فرهنگی.
۳. احمد، منیرالدین. (۱۳۸۴). نهاد آموزش اسلامی. محمدحسین ساکت. تهران: نگاه معاصر.
۴. ارشاد، فرهنگ. (۱۳۷۹). مهاجرت تاریخی ایرانیان به هند. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۵. اسمیت، فیلیپ. (۱۳۸۳). درآمدی بر نظریه فرهنگی. حسن پویان. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
۶. امیری، مجتبی. (۱۳۷۵). هانتینگتون و منتقدانش. تهران: وزارت امور خارجه.
۷. ایروین، روبرت. (۱۳۸۹). هنر اسلامی. رویا آزادفر. پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
۸. براون، ادوارد. (۱۳۳۷). طب اسلامی. مسعود رجب‌نیا. تهران: بنگاه نشر و ترجمه کتاب.
۹. بولولو، ژرژف. (۱۳۸۶). تمدن اسلامی. اسدالله علوی. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
۱۰. البهنسی، عقیف. (۱۳۸۷). هنر اسلامی. محمود پورآقاسی. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
۱۱. پهلوان، چنگیز. (۱۳۸۸). فرهنگ و تمدن. تهران: نی.
۱۲. جعیط، هشام. (۱۳۸۱). بحران فرهنگ اسلامی. غلامرضا تهامی. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
۱۳. چند، تارا. (۱۳۷۴). تأثیر اسلام در فرهنگ هند. علی پیرنیا و عزالدین عثمانی. تهران: پاژنگ.
۱۴. حکمت، علی اصغر. (۱۳۳۷). سرزمین هند. طهران: چاپخانه دانشگاه تهران.
۱۵. حورانس، آلبرت. (۱۳۸۷). اسلام در تفکر اروپایی. حمیدنساج و... تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
۱۶. دورانت، ویل، آریل. (۱۳۸۵). دین در تاریخ تمدن. علی فتحی لقمان. شیراز: آوند اندیشه.
۱۷. روح‌الامینی، محمود. (۱۳۷۹). زمینه فرهنگ‌شناسی. تهران: عطار.
۱۸. زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۹). کارنامه اسلام. تهران: امیرکبیر.
۱۹. زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۷). روزگاران. تهران: سخن.
۲۰. زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۶). جستجو در تصوف. تهران: امیرکبیر.
۲۱. زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۶). تاریخ مردم ایران. تهران: امیرکبیر.
۲۲. زنگه‌اس، ویتز. (۱۳۸۷). برخورد درون تمدن‌ها. پرویز علوی. تهران: اختران.
۲۳. شلبی، احمد. (۱۳۸۷). تاریخ آموزش در اسلام. محمدحسین ساکت. تهران: نگاه معاصر.
۲۴. شولته، راینهارد. (۱۳۸۹). تاریخ جهان اسلام در قرن بیستم. ابراهیم توفیق. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
۲۵. عنایت، حمید. (۱۳۷۲). اندیشه سیاسی در اسلام معاصر. بهاء‌الدین خرمشاهی. تهران: خوارزمی.
۲۶. غنیمه، عبدالرحیم. (۱۳۸۸). تاریخ دانشگاه‌های بزرگ اسلامی. نورامه کسایی. تهران: دانشگاه تهران.
۲۷. فولر، گراهام. ای و رند، رحیم فرانکه. (۱۹۳۷). شیعیان عرب. خدیجه تبریزی. قم: مؤسسه شیعه‌شناسی

۲۸. قهی کرمی، محمدتقی و همکاران. (۱۳۸۶). *جستاری در باب تمدن*. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۲۹. کریمی زنجانی اصل، محمد. (۱۳۸۵). *دارالعلم های شیعی و نوزایی فرهنگی در جهان اسلام*. تهران: اطلاعات.
۳۰. کوربین، هانری. (۱۳۸۰). *تاریخ فلسفه اسلامی*. جواد طباطبایی. تهران: کویر.
۳۱. کوربین، هانری. (۱۳۶۹). *فلسفه ایرانی و فلسفه تطبیقی*. جواد طباطبایی. تهران: توس.
۳۲. کوش، دنی. (۱۳۸۱). *مفهوم فرهنگ در علوم اجتماعی*. فریدون وحید. تهران: سروش.
۳۳. کونل، ارنست. (۱۳۸۴). *هنر اسلامی*. هوشنگ طاهری. تهران: توس.
۳۴. گرابار، اولگ و همکاران. (۱۳۷۵). *معماری اسلامی*. اکرم قیطاسی. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
۳۵. گولد و کولب. (۱۳۸۴). *فرهنگ علوم اجتماعی*. محمدجواد زاهدی. تهران: مازیار.
۳۶. لوئیس، برنارد. (۱۳۷۸). *زبان سیاسی اسلام*. غلامرضا بهروزک. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه.
۳۷. لیتتون، رالف. (۱۳۷۸). *سیر تمدن*. پرویز مرزبان. تهران: علمی و فرهنگی.
۳۹. مادلونگ، ویافرد. (۱۳۸۷). *مکتب ها و فرقه های اسلامی در سده های میانه*. جواد قاسمی. مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی.
۴۰. متز، آرام. (۱۳۶۴). *تمدن اسلامی در قرن چهارم*. علیرضا ذکاوتی فراگزلو. تهران: امیرکبیر.
۴۱. مولوی محمدزمان خان شهید. (۱۹۰۶). *داستان جهان*. چاپ سنگی. بدایون. هندوستان.
۴۲. سیکل، آندره و هانری لوران. (۱۳۸۱ الف). *اسلام و تمدن اسلامی*. جلد اول. حسن فروغی. تهران: سمت.
۴۳. میکل، آندره و هانری لوران. (۱۳۸۱ ب). *اسلام و تمدن اسلامی*. جلد دوم. مهرداد وحدتی دانشمند. تهران: علمی و فرهنگی.
۴۴. میهمنی، محمدعلی. (۱۳۷۹). *گفتگوی فرهنگ و تمدن ها*. تهران: ثالث.
۴۵. نصر، سیدحسین. (۱۳۸۹). *هنر و معنویت اسلامی*. رحیم قاسمیان. تهران: حکمت.
۴۶. نصر، سید حسین. (۱۳۵۰). *علم و تمدن در اسلام*. احمد آرام. تهران: نشر اندیشه.
۴۷. نصر، سید حسین. (۱۳۸۰). *معرفت و امر قدسی*. فرزاد حاجی میرزایی. تهران: انتشارات فرزاد روز.
۴۸. نصر، سید حسین. (۱۳۷۱). *سه حکیم مسلمان*. احمد آرام. تهران: انتشارات امیرکبیر.
۴۹. وال، جان و جان اسپوزیتو. (۱۳۹۰). *جنبش های اسلامی معاصر*. شجاع احمدوند. تهران: نی.
۵۰. ولایتی، علی اکبر. (۱۳۹۰). *حرفی از هزاران*. تهران: امیرکبیر.
۵۱. هوار، کلمان. (۱۳۷۹). *ایران و تمدن ایرانی*. حسن انوشه. تهران: امیرکبیر.
۵۲. یارشاطر، احسان و همکاران. (۱۳۸۱). *حضور ایران در جهان اسلام*. فریدون بدره ای. تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.

53. Edgar, A & P. Sedgwick. (1999). *Key Concepts in Cultural Theory*. London: Routledge.

54. <http://allwords.com/word-civilization-html>

55. <http://dictionary.reterence.com/browse/civilization>

56. <http://www.thefreedictionary.com/civilization>

57. Ingold, tim. (1994). Introduction to Culture. in *Ingold (Ed)*. 1994: 329-349

58. Moore, H. L. & T. Sandars. (2006). *Anthropology in Theory*. Blackwell Publishing.



پروفیسر شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی